

۱ گزینه ی درست را با علامت مشخص کنید.

▪ معنی کدام کلمه ، درست نیست ؟

ب) مادر

الف) عظمت : بزرگی

د) مادر

ج) خدا

▪ قطعات یعنی :

ب) مادر

الف) عظمت : بزرگی

د) مادر

ج) خدا

۲ در جاهای خالی کلمات مناسب بنویس.

▪ مسجد محله ی امید خیلی بزرگ بود و گنبد و گلدسته های زیبا داشت.

▪ هر محله دارای خیابان ، بازار ، و مدرسه است .

۳ به پرسش های زیر پاسخ کوتاه بدهید .

▪ معنی کلمه «پارک» چیست ؟.....

▪ در بازی فوتبال ، چه کسی از دروازه مراقبت می کند ؟.....

۴ به سوال های زیر با دقت و کامل پاسخ بدهید .

▪ مخالف کلمه های زیر را بنویس

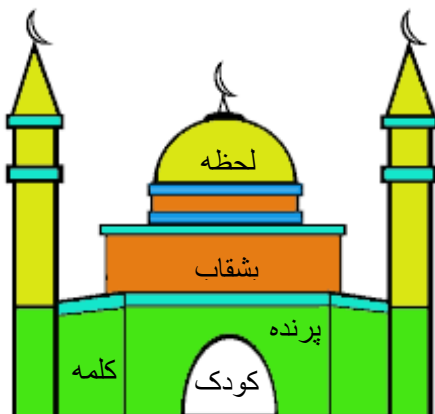


▪ با توجه به الگوی کلمه ها ، الگوها را ادامه بده و دلیل آن را بیان کن .

-نانوایی ، قنادی، بازارچه ، ، ، ، : دلیل من :

-کوچه ، خانه ، ، ، ، : دلیل من :

▪ کلمه های داخل تصویر را با نشانه های « ها - ان - ات » ترکیب کن و بنویس .



.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



برای جدول روبرو سوال طراحی کن .

د	خ	ت	ر	ا	ن
س	ا	ع	ا	ت	
ا	ط	ر	ا	ف	
م	ع	ر	ف	ی	
ک	ت	ا	ب	ه	ا

- ۱-
- ۲-
- ۳-
- ۴-
- ۵-



نقطه هایی از املا فراموش شده است . نقطه ها را در جای مناسب قرار بده و تعداد آن ها را در قسمت زیر بنویس .

اسد ، همراه مدرس ار خانه خارج سد . او نا دقّب به اطراف نگاه می کرد . بوی نان تازه می آمد . حد نفری در صف نانواي اسساده بودید . کمی حلوبر به نارارحه رسیدند . نارارحه ی بررگی بود و تعداد رنادی معاره و دگان کوحک و بررگ داسب . بعضی ار آنها لاس و کف و کفس می فروحسد .



در متن زیر کلمه هایی که صدای «ا» استتتا دارند با کشیدن خط قرمز دور آن ، مشخص کن .

امید ، همراه پدرش ، از خانه خارج شد . او خیلی خوش حال بود و به اطراف نگاه می کرد . بوی نان تازه دوباره همه جا پیچیده بود . وقتی همراه پدرش برای خرید به فروگاه رفتند ، کمی موز ، سبزی ، هلو و آلبالو خریدند. امید گفت : « اگر با دوچرخه ام آمده بودم ، بیشتر می توانستم در آوردن چیزهایی که خریده ایم ، کمک کنم» پدرش گفت : «خودت را ناراحت نکن،چون می خواستیم قدم بزیم پیاده آمدیم. زیاد هم سنگین به نظر نمی آیند . قبلاً از دگان های محله خرید می کردیم ولی امروز از محله ی دیگری خرید کردیم و کمی راهمان دور شد .»

مهارت نگارش

خاطره ی زیر را بخوانید سپس به پرسش های آن پاسخ دهید .

یک روز که هوا خیلی گرم و سوزان بود ، با بچه های محله جدیدمان ، برای بازی فوتبال قرار گذاشتیم . ما برای بازی به دنبال جایی مناسب و تقریباً بزرگ می گشتیم . جواد ، از بچه های محله ی دیگر ، به جمع ما پیوست و گفت :«نزدیک خانه ی ما یک زمین چمن در حال ساخت است » همه با هم به آنجا رفتیم ، کارگران زحمت کش شهرداری مشغول کار بودند چند نفر تصمیم گرفتند برای آنها آب خنک بیاورند ، ما هم برای کمک به آنها اعلام آمادگی کردیم . زمین چمن در مدت ۴ روز آماده شد . این زمین برای ما عزیز و دوست داشتنی است زیرا در ساخت و تکمیل آن همه با هم تلاش کردیم .

۱- خاطره ی بالا شما را یاد کدام شعر معروف می اندازد ؟

.....

۲- اگر هر کدام از بچه ها جداگانه کمک می کردند بهتر بود یا همه با هم ؟ چرا ؟

.....